

دکتر محمدظروفی

گروه آموزشی زبانهای خارجی

سخنی در باره

رمان سنتی و رمان نوین

رمان که دیرگاهی است جای خود را در ادبیات باز یافته، اکنون شیوه دیرین را رها می‌کند و از سیاق «کلاسیک» به سبکی نوگرایش می‌یابد. موضوع سخن ما بحثی درباره این دگرگونی است و چه بهتر که نخست به منظور شناخت بیشتر، نگاهی به يك رمان سنتی یا «کلاسیک» بیفکنیم تا کار ما در نمودن دگرگونی این شاخه بزرگ ادبی آسانتر شود؛ و در پایان به بررسی و بحث درباره ویژگیهای «قهرمان» در رمان سنتی و نوین می‌پردازیم. در آغاز گفتار خود یکی از نمونه‌های بارز رمانهای سنتی را به نام والفر وانتشافتن^۱ که گوته آن را به سال ۱۸۰۹ میلادی منتشر کرده است بر می‌گزینیم.

واژه آلمانی والفر وانتشافتن همان واژه افی‌نیته^۲ لاتین است که از واژه‌های علمی رشته شیمی است و آن عبارتست از قابلیت عنصری که می‌تواند یک ترکیب شیمیایی را از هم باز کند و با عنصر آزاد شده ترکیب تازه‌ای بوجود آورد. گوته این واژه را برای نشان دادن پیوستگی دو مرد و دو زن در رمان عشقی خود بکار می‌گیرد که چکیده آن به شرح زیر است:

هارون ثروتمندی بنام ادوارد در سنین کمال بامعشوق دوران جوانی خود شارلوت، پیوند زناشوئی می‌بندد.

در گذشته این دو که ناگزیر شده بودند، تن به ازدواج دیگری بدهند، با مرگ همسرانشان بار دیگر از قید و بند آزاد گشتند و در کمال آرامش و خشنودی در ملک شخصی ادوارد زندگی نوینی را آغاز کردند. ادوارد دوستش سروان را برای مدتی در ازبه کاخ خود دعوت میکند. شارلوت به هم برای آنکه از تنهایی بدر آید، اوتیلیه، دختر خوانده بسیار زیبایش را نزد خود میآورد.

بزودی قانون افی نیته بر این جمع اثر میگذارد: از یک سوی سروان روز بروز بیشتر در ساختن و پرداختن باغچه‌ها در کنار شارلوته دیده میشود، و از سوی دیگر بارون هم به اوتیلیه نزدیک میگردد، تا سرانجام اشتیاقی وصف - ناپذیر آندو را سخت بسوی هم می‌کشاند؛ و میل شدیدی هم سروان و شارلوته را بهم پیوند می‌دهد.

لیکن این رمان پایان غم‌انگیز دارد: هنگامی که کار به رسوائی میکشد، اوتیلیه از شدت اندوه عشق درمی‌گذرد و چندی بعد بارون را نیز بی‌جان می‌یابند، و به خواست همسرش شارلوته، او را در کنار اوتیلیه بخاک می‌سپارند. رمان چنین آغاز می‌شود:

«بارون ثروتمندی را که بهترین سالهای عمرش را می‌گذراند ادوارد می‌نامیم. ادوارد یکی از دلپذیرترین ساعات یک بعد از ظهر ماه آوریل را در باغ خود گذراند تا قلمه‌های نگاهداری شده را روی درختان جوان پیوند بزند. کارش تازه به پایان رسیده بود؛ افزار باغبانی را در کیسه‌ای جمع‌آوری کرده و کارش را با شادی تماشا می‌کرد که باغبان سر رسید و از شرکت جدی اربابش در کارشادمان گشت.

ادوارد در حینیکه آماده رفتن بود پرسید: «همسر مرا ندیده‌ای؟»
 باغبان پاسخ داد: «چرا، آنجادر باغچه‌های نوساخته. کلبه‌ای که اودر کنار صخره ازخزه روبروی کاخ ساخته است، امروز پیاپیان میرسد. همه چیز آن بسیار زیبا شده است و حتماً مورد پسند جنابعالی قرار می‌گیرد. آنجا چشم -

اندازی بسیار زیبا دارد: دهکده در پائین، اندکی بسمت راست کلیسا که از بالای نوک برج آن میتوان بدوردست نظر دوخت، در مقابل کاخ و باغچه‌ها.»
با چنین جمله‌هایی رمان والفروانتشافتن گوتته که در چهارم سپتامبر ۱۸۰۹ منتشر شد، آغاز میگردد.

آنچه خواننده از یک رمان انتظار دارد، در اینجا با آن روبرو می‌شود: قهرمان، داستان‌نویس، زمان و مکان که در جامه‌ای مأنوس و آشنا جلوه‌گر می‌گردد. زبان، زبانی است والا. رمان بالحنی دلپذیر آغاز میشود، بنحوی که آنرا زیبا و دلنشین می‌یابیم. رمان‌نویس موضع گرفته است و برتری خود را بر ما تثبیت میکند و چونان زئوس المپ بر امپراتوریش، به شخصیت‌هایش و به جریان واقعه نگاه می‌دوزد. در برابر ما به یک سخن، یک رمان «کلاسیک» قرار دارد.

قهرمان نامش ادوارد است، و بعنوان «بارون ثروت‌مندی که بهترین سالهای عمرش را می‌گذراند» ما معرفی میگردد. آنکس که او را معرفی میکند، با جمع عالیجنابه «او را ادوارد می‌نامیم» رمان خود را آغاز میکند. او نویسنده رمان است. او مانند کافکا خواننده را بمیان واقعه پرتاب نمی‌کند. رمان کافکا بنام «قصر» چنین آغاز می‌شود: «وقتی که کا... وارد شد، مدتی از شب گذشته بود. برف سنگینی دهکده را پوشانده بود و از قصر و تپه آن چیزی دیده نمی‌شد. مه و تازیکی چنان آنرا دربر گرفته بود که حتی کوچکترین نور چراغی هم از آن قصر بزرگ به چشم نمی‌خورد. کا... مدتی روی پل چوبی که جاده شوسه را به دهکده وصل میکرد ایستاد و به آن محیط به ظاهر خالی نگاه افکند. «در اینجا خواننده از خود می‌پرسد که این کا کیست؟ چه کسی این را شرح میدهد؟ و این جمله‌ها چه معنایی دارد؟ اما گوتته در این رمان دست خواننده را بدقت میگیرد و باو اعتماد می‌بخشد، و پیش از آنکه بحران میان این زوج آغاز شود، هر دو را در همفکری کامل نشان میدهد. و نیز پیش از آنکه واقعه رمان آغاز گردد، صحنه‌ای پیش چشم

خواننده قرار میگیرد که در آن مکان معین و مشخص، حادثه آفریده میشود. در این جا مکان و پیرامونش (باغچه ها، تراس ها، کاخ و کلیسا و دهکده)، وحتى زمان نیز مشخص میشوند «در دلپذیرترین ساعات يك بعد از ظهر ماه آوریل». «بارون کازش را با شادی تماشا می کرد» «باغبان شادمان گشت» و پس از آرامش و شادی و خوشی همه جانبه، نخستین صحنه گفتگو میان این زوج آغاز می گردد. گفتگو در کلبه خزه ای که همسرش سخت بدان دل بسته است رخ می دهد. این زن و شوهر عاشق حالتی آرام و صلح جویانه دارند. خواننده خود را در فضایی آشنا و دلپذیر و آرامش بخش احساس میکند، وحتى در قالب یکی از شخصیت های این رمان غرق در این صحنه میشود. شخصیت هایی که همچون زبان آن و الایند. پایان رمان چنین است: «بدینسان عشاق کنار یکدیگر آرمیده اند. آرامش بر گورشان حکم فرماست. تصاویر فرشتگان شاد و خویشاوند از فراز سقف بآنان می نگرند، و چه لحظه دلپذیری می بود، اگر زمانی باهم بیدار می شدند.» در پایان هماهنگی ابدیت بردنیای خاکی سایه می افکند. و در هیچ جای این رمان احساس خواننده جریحه دار نمیشود، بلکه عمیق ترین احساس های او برانگیخته شده و مورد تأیید قرار میگیرد.

اما رمان نوین چه میکند و تفاوتش با رمان سنتی چیست؟ برای خواننده معمولی رمان نوین در نخستین نگاه مجموعه ایست از تأثیرات نامطبوع و بیگانه و غیر قابل درک در آنجا از زیبایی و چیزهای فرح انگیز اثری نیست و اصولاً امروزه برای ما این سؤال پیش می آید که پس از پایان کار سخت روزانه چه رمان با ارزشی را باید خواند، و یا خواندن چه رمانهایی را باید برای رفع خستگی و پرورش روح تجویز و توصیه کرد. بطور کلی بیشتر رمانهای نوین را میتوان رمانهای مسئله آفرین نامید. خواندن آنها اعصاب را خرد می کند و برخستگی آن می افزاید، و روح را برخلاف رمان سنتی می خراشد و می آزارد. فضای رمان نوین متشنج و تحریک کننده اعصاب است و از لحاظ محتوا نیز نفرت انگیز و زشت. انسانها

بشکل آدمهائی وحشتناک و بدخوی نشان داده میشوند؛ انسانهائی معمولی، دروغگو، حيله گر و لذت طلب. دنیای متمدن بصورت بازداشتگاههای نازی در می آید. بسخن دیگر بی روح، بی اعتبار و بی ارزش می شود. آرامش و صفای روح ما که بسختی فراهم می آید، بر اثر خواندن چنین رمانهائی آسیب می پذیرد. زیرا که نویسندگان رمان و داستانهای نوین دانسته پرده رؤیاهای زیبا و دل انگیز انسان را می درند. در «سخ»^۴ کافکا، گره گوار، قهرمان رمان، يك روز صبح از خواب آشفته ای می پرد، و در رختخواب خود رابه حشره تمام عیار عجیبی مبدل می بیند.^۵ در «طبل حلبی»^۶ گونتر گراس، قهرمان رمان، در سن سه سالگی تصمیم می گیرد، دیگر رشد نکند. و درسی سالگی در يك آسایشگاه روانی داستان زندگی خود را شرح میدهد. این قهرمان کوتوله گوژپشت به جرم دیوانگی به تیمارستان می افتد در کتاب «موش و گربه»^۷ گونتر گراس، قهرمان داستان آقا «مالکه»^۸ است، موجودی ناقص الخلقه، که سبب آدمش به طرزی وحشتناک رشد کرده، بالا آمده. و سرتاسر گلویش را پوشانده است و همین سبب آدم است که روزی گربه ای آنرا به جای موش می گیرد و بسویش می جهد. هنگامی که سر کلاس از مالکه می پرسند چکاره می خواهد بشود، پاسخ می گوید که تصمیم دارد دلقک سیرک بشود، اما قهرمان جنگ از آب در می آید و عاقبت در اعماق آبهای ژرف دریای بالتیک مدفون میشود. و چنین اندیشتر رمانها و داستانهای نوین. اما لازم به یادآوری است که بر چسب «نوین» بر آثار معاصر، واژه تازه ای نیست.

فریدریش شلگل^۹ در سال ۱۷۹۵ مقاله ای تحت عنوان «پژوهشی پیرامون ادب نوین» نوشت، و در آن ادبیات عصر خویش را با معیارهای عهد عتیق سنجید؛ بر پایه این معیارها آثار عصر او بواسطه «بی شخصیتی» و «هرج و مرجی» نوین خوانده شدند، و در نتیجه «آزار دهنده» و «پریشان کننده» اند و حتی به گمان شلگل در تراژدی های شکسپیریک «ناهماهنگی» و «ناموزونی» را میتوان باز

شناخت . يك نسل بعد، هاینریش هاینه در سال ۱۸۳۱ ترانه‌هایش را به علت «شکستن احساس بخاطر واقعیت» نوین میخواند.^{۱۰}

بنابراین اطلاق واژه «نوین» به رمانها و داستانهای معاصر به سبب ویژه گیهایشان کار تازه‌ای نیست .

اکنون این سؤال پیش می‌آید که علل پدید آمدن این ویژگیها و جهت‌های

خاص چیست ؟

میدانیم که در قرون وسطی داستانها برای جامعه‌ای نوشته میشد که اعضای آن بعزت جهان بینی و دید دنیوی یکسان خود را بهم پیوسته میدانستند و دنیائی را که در آن روزگار میگذرانند، هرگز بکلی نفی نمی‌کردند . اما رمان نوین از يك وحدت درونی نظام اجتماعی برخوردار نیست . برای قهرمان رمان نوین این وحدت نظام درونی زندگی که آمیخته با معنا و مفهوم باشد دیگر نه وجود دارد و نه قابل تجزیه است ؛ و نیز جستجو و تلاش دریافتن هدف زندگی و آرامش خاطر از طریق نزدیکی با خدا برایش بصورت مشکلی درمی‌آید . لیکن برای قهرمان رمانهای سنتی يك جامعه و يك دنیای آرمانی وجود داشت که گرچه از پیش معین و مشخص نبود، اما می‌توانست بدست آید و یا حتی بوسیله هر يك از افراد بنیان نهاده شود . قهرمان بااطمینان خاطر برای رسیدن بآن میکوشید و میدانست که هدف نهائی وجود دارد . اما برای قهرمان رمانهای نوین اصولاً چنین مسئله‌ای بنام دنیای آرمانی یا هدف نهائی مطرح نیست ؛ چون برای خود نویسنده این رمانها هم چنین موضوعی مطرح نیست . اما نویسنده رمان سنتی چون بطور کلی پاسخش به جهان مثبت بود، بناچار قهرمانش را هم بدینگونه می‌آفرید . پس در برابر پاسخ مثبت رمان نویس دوره‌های گذشته به جهان ، پاسخ منفی و یا دست کم پاسخ تردیدآمیز رمان نویس نوین قرار دارد . و این نیز نتیجه چگونگی نظام درونی جامعه است که مانع از دست دادن فرد امروزی به وحدت کلی میشود . از اینرو رمان نوین گلایه و شکوائیه‌ایست در مورد از

دست رفتن این وحدت کلی، و انتقاد و اعتراضی است به شرایط غیر قابل تحمل زندگی. پس جای شگفتی نیست که نویسنده و اثرش در جهانی دگرگونه، دگرگون شود؛ و نیز جای شگفتی نیست که بجای پاسخ مثبت به جهان، دست کم با شك و تردید بهمه چیز بنگرد.

در دوره کلاسیک داستان‌هایی همچون داستانهای قرون وسطائی نوشته نمی‌شد و در روزگار ما نیز رمان و داستان بگونه کلاسیک نوشته نمی‌شود. البته صرف نظر از مقلدانی که در هر زمانی پیدا می‌شوند، بطور کلی هیچکس خواستار آن نیست که دخترش مانند مادر بزرگش لباس بپوشد و بهمان روش و شیوه آشپزی کند. پس از نویسنده معاصر هم نمی‌توان و نباید خواست که مانند گذشتگان بنویسد. بنابراین نوشته‌ها نیز تابع دگرگونی‌های کلی جامعه‌اند. چون در این جامعه است که نویسنده پرورش می‌یابد، مشاهده میکند و از آن متأثر میشود. در این جامعه که همه چیز آن دگرگون شده و حتی ترکیبات آب و هوای آن هم تغییر یافته است، نمی‌توان و نباید هم انتظار داشت که نویسنده آن بگونه دیگری باشد. انسانی که خود را پیوسته در معرض بحران و تهدیدهای اقتصادی می‌بیند و در نتیجه در این دنیای صنعتی که ماشین بر نظام جامعه فرمانروا است، همواره در تشویش و نگرانی است، و حتی طبیعت هم برایش مفهوم دیگری پیدا کرده است، لذا چنین آدمی دیگر با انسانهای دوره‌های گذشته خود نمی‌تواند وجوه اشتراکی داشته باشد. میدانیم که «طبیعت» برای انسان دوران ما دیگر آن طبیعت شاعرانه و شورانگیز نیست. طبیعت برای انسان امروزی در وهله نخست موضوع پژوهشی علوم طبیعی است؛ و توصیف آن نیز دیگر مانند دوره رمانتیک نیست. و نیز مفهوم زمان و مکان در سنجش باد و نسل پیش بکلی دگرگون شده است. امروز در چند ساعت هوا پیمای‌های غول‌پیکر مسافت تهران- نیویورک را پشت سر می‌گذارند. بیک سخن امروزه حتی مفهوم عشق، خانواده و بطور کلی برداشت انسان از دنیای

پیرامونش تغییر کرده و پیچیده‌تر و از هم گسیخته شده است. اما رمان‌نویسی که امروز مانند روزگاران گذشته انسان را در دنیای خودش تصویر میکند، چه باید بکند؟ آیا می‌تواند یا باید انسانی را پیش‌چشم قرار دهد که در دنیای دیگری جای دارد؟ و یا آنکه باید انسان همین روزگار و دنیای او را بنمایاند، انسانی که در چنگال کار و مشکلات زندگی ماشینی امروزه گرفتار شده است. بدیهی است که نویسنده اینرا نیز با زبانی دیگر و متفاوت از پیشینیان خود خواهد نوشت.

در پایان این مقاله - همچنانکه اشاره شد - به بررسی ویژگیهای قهرمان در رمان سنتی و نوین می‌پردازیم.

رمان سنتی قهرمان‌هایی داشت مانند روبینسون کروزو، ورتتر، ویلهلم مایستر، داوید کاپرفیلد، کارامازوف، مادام بواری، ربکا و غیره. حتی در رمان‌های توماس مان و هرمان بروخ^{۱۲} نیز چنین بود. اما در سالهای پیش و پس از جنگ اول جهانی، اندک اندک «قهرمان» ویژگیهای سنتی خود را در رمان از دست داد. قهرمان رمان سنتی دارای «فردیت» و «شخصیتی» بود که وی را در جامعه‌اش از دیگران متمایز می‌ساخت؛ در ماجراجویی بلند آوازه بود، در عشق‌ورزی مرزی نمی‌شناخت، و از پیش و دانش زمان خود بحد کافی بهره داشت.

بسختی دیگر يك مصرف‌کننده بی‌نام و نشان امروزی نبود. قهرمان نام‌ونسبی داشت؛ و این اتفاقی نیست که در بسیاری از رمانها منجمله رمان «اواخر تابستان»^{۱۴} آدالبرت شتیفتر^{۱۳} داستان با جمله «پدرم يك بازرگان بود» آغاز میگردد. قهرمان رمان سنتی حتی اگر راهزن هم باشد، پرتوان، تندرست و بلند آوازه است. و اگر خواننده هم موافق رفتار قهرمان نباشد، از احساس تحسین نسبت باو نمی‌تواند خودداری کند؛ و اصولاً در طبیعت این قهرمان است که خواننده را در غم و شادی، و در بدبختی و خوشبختی خود شریک و

سهیم سازد و قلبش را با ضربان قلب خود به تپش در آورد. اما در رمانهای نوین بجای يك «قهرمان» غالباً با آدمی که بسختی قابل درك است، روبرو هستیم، آدمی که توانائی انجام هیچ کار مهمی را ندارد، و از شناختن و بزرگیهای شخصی خود نیز می‌هراسد. آدم رمان نوین انسانی ترسو، رنج‌دیده، بدون ویژگی و دارای از هم گسیختگی درونی است و یا انسانی است بس روشنفکر، ولی غیرفعال. می‌توان گفت که نویسندگان معاصر با شخصیت بزرگ و برتر وداع گفته‌اند، زیرا جهان ما نیز از سوی يك فردشکل نمی‌گیرد، بلکه از سوی گروه‌ها و حزب‌ها، و شور و هیجان فردفرد در امور پیچیده زندگی فروکش کرده است. عبارت دیگر در روزگار ما «قهرمان سنتی» مرده است.

نه تنها نویسنده، بلکه خواننده دانا هم میدانند که «قهرمان» بمعنای گذشته آن دیگر انسان روزگار ما نیست. و اگر هم درجائی پیدا شود، انسانی است رؤیائی که می‌خواهد زندگی را وارونه نشان دهد. جای شگفتی نیست که اینجا و آنجا خوانندگان جوان و خیال پرداز یافت شوند که خواستار «قهرمان» باشند.

اکنون نگاهی به دو رمان کافکا بنام «قصر» و «دادرسی»^{۱۵} می‌افکنیم. آدمهای اصلی این دو رمان نه شخصیتی دارند و نه نامی. آنها در اولی فقط بصورت «K» و در دومی بصورت ژوزف K نامیده میشوند، نه اصل و نسب و نه چهره‌ای، نه فضیلتی و نه بمعنای قرن نوزدهم شور و هیجانی. نویسنده حتی به آنها نام درستی هم نداده است، و آنها را فقط با يك «حرف» می‌نامد و برای آنها دست کم نامی هم که داشتن آن از بدیهیات وجود انسانی است، قائل نشده است. و اصولاً این انسانی که تصویر شده است از درون و برون در این دنیای دگرگونه، تغییر یافته است. در هر دو رمان «قهرمانان» خود را بدست رویدادها می‌سپارند و کم‌ترین کوشش درستی برای نجات خود از چنگال

گرفتاریها و مشکلات نمی‌کنند، و یا اگر هم تلاشی بکنند در جهتی نادرست و دور از عقل سلیم است.

نویسندگان نوین تنها جنبه‌هایی از انسانرا، فقر و موقعیت‌های گوناگونی از زندگی او را و یا مشاهدات و تصورات خود را از يك موقعیت خاص نشان می‌دهند. مانند هانس شنیردررمان «عقایدك دلقك»^{۱۶} از هاینریش بل^{۱۷} که کوششی است برای نشان دادن يك موقعیت خاص و تصوراتی از يك آدم معمولی که بشکل دلقك درآمده است. این دلقك (قهرمان رمان) به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و برای فرو نشانیدن دردهایش که بر اثر شکست‌ها و ناکامی‌ها باو دست داده است، به نوشابه‌های الکلی پناه می‌برد.

در پایان باید گفت که رمان و بطور کلی داستان در عصر ما پیچیده‌تر و غامض‌تر شده است. و چنین وضعی در چنین دنیای صنعتی و غامض نباید ما را به شگفتی وادارد. شاید هم زمانی فرا رسد که رمان و بطور کلی داستانهای روزگار ما برای نسل‌های آینده از آثار «کلاسیک» سده بیستم بشمار آیند.

حواشی

- ۱- Wahlverwandtschaften و ترجمه‌هایی مثل «خویشاوندیهای اختیاری» برای این واژه بنظر نگارنده درست نمیآید
- ۲- Affinitat
- ۳- Das Schloss این کتاب توسط آقای دکتر عبدالرحمن صدریه بفارسی برگردانده شده است.
- ۴- Verwandlung این کتاب را صادق هدایت ترجمه کرده است.
- ۵- صفحه اول کتاب
- ۶- Die Blechtrommel
- ۷- Katz und Maus که توسط آقای کامران فانی بفارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۵۰ از انتشارات پیام منتشر شده است.
- ۸- MählK
- ۹- Friedrich Schlegel (۱۷۷۲-۱۸۲۹)، از نامداران مکتب رمانتیک
- ۱۰- رجوع کنید به Paul K. Kurz: Über moderne Literatur
- ۱۱- Wilhelm Meister, Werther, Robinson Crusoe Madam Bovary, Karamasoff, David copperfield Rebecca Hermann Broch, Thomas Mann
- ۱۲- Nachsommer
- ۱۳- Adalbert Stifter (۱۸۰۸-۱۸۵۷)
- ۱۴- Der Prozess
- ۱۵- Ansichten eines Clowns که توسط آقای شریف‌لنگرانی بفارسی ترجمه شده است و از سوی شرکت سهامی کتابهای جیبی در سال ۱۳۵۰ به چاپ رسیده است.
- ۱۶- Heinrich Boll نویسنده نامدار معاصر آلمان که در سال ۱۳۵۲ برنده جایزه نوبل شده است.
- ۱۷- درباره مفهوم طبیعت رجوع شود بخصوص به:
W. Heisenberg: Das Naturbild der heutigen Physik, Hamburg 1955, S. 11/12
- ۱۸- درباره ادبیات با جامعه رجوع شود به:
A. Gehlen: Die Seele im technischen zeitalter, Hamburg 1657.